



دوست دانشمندم جناب آقای و حیدنیا

ای در سخن و سخنوری فرد و فرید
ای نثر تو با شکوه چون شعر و حید
بر دفتر خاطرات یاران افزود
توفیق درخشان تو فصلی ز امید
کاظم پزشکی

بشهادت دوستان و صفحات مجلات
وحید و خاطرات، ما تا کنون هیچ مطلبی راجع
به خودمان درج نکرده ایم و لطف سروران
را با امتنان فراوان همه وقت برای خودمان
ذخیره داشته ایم. لیکن رباعی نغز و دلچسب
دوست باذوق و دانشمند آقای کاظم پزشکی
را تبرکاً نقل کردیم. (و)

* * *

جناب آقای و حید نیا مدیر

محترم مجله خاطرات و حید

باطلاع شریف میرسانم: باتشکر از
درج مقاله اینجانب در آن مجله (راجع به واقعه ای
از تاریخ مشروطیت - آخرین جنگ سالار
الدوله شماره ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۳) نامه ای
از آقای سبحان قلی خلعت بری برادر اینجانب
مقیم شهسوار رسیده و اشتباهاتی را که بنظر او
رسیده نسبت بمقاله مزبور تذکر داده و چون
نامبرده دارای اطلاعات تاریخی است
و جریان واقعه را از اشخاصی که در واقعه
جنگ سالار الدوله در تنکابن شرکت
داشته اند شنیده و اطلاعات محلی راجع آوری
نموده مقتضی دانستم آن قسمت از نامه
مشارالیه را برای تصحیح اشتباهات یارفع
نواقص مقاله مذکور برای اطلاع خوانندگان
مجله عیناً نقل کنم:

و نقل از نامه آقای سبحان قلی خلعتبری.
بسیار از مرحمت فرستادن مجله وحید که
مضمن خاطرات دل پذیر از رجال دیگر هم
بود ممنون شدم و در آن چه مرقوم رفته بود
چند نقص داشت یکی این که از زنده ماندن های
درسنگر علاوه از مرحوم ترابخان مرحوم



نامه ها

و

اظہار نظرها



بفقاز برود و دیگر برنگردد و در واقع شهادت جعفر قلی خان و سر تپ و شهداء همراهان بقیمت نجات مردم گیلان بخصوص رشت و خانواده‌های قیام کرده و برای مشروطیت تمام شد .

اینجانب درج نامه آقای سبحان قلی خلعت بری را از آن جهت لازم دانستم که معلوم شود سالار الدوله باردوی خود که بیشتر آن از اکراد قوچانی اتباع رشید السلطیان و از تر کمن‌ها بودند و اجازه غارت رشت را داده بود و هر گاه این اردو از تنکابن میگذشت چون هیچ مانعی در پیش نداشت بعد از دوازده روز برشت می‌رسید و دولت هم اصلا هیچ قوه‌ای برای مقابله با آن نداشت و شهر رشت را غارت میکرد و تمام خانواده‌هایی را که در قیام گیلان برای مشروطیت شرکت کرده بودند نابود و اعضاء آن را میکشت .

این عده چند هزار نفری سالار الدوله هم واضح شد که هدفشان از مقاومت از سالار الدوله غارت بود نظیر همین وعده راهم محمد علی شاه بارشد الممالک شاهسون در موقع قیام گیلان داده بود که در صورت فتح شهر رشت اجازه غارت داشت و خوشبختانه قوای ارشد الممالک در برخورد با قوای مجاهدین در گیلان شکست خورد و لاشهر رشت بغارت میرفت .

رشید السلطان که در نامه آقای سبحان قلی خلعت بری از او نام برده شد رئیس اردوی سالار الدوله بود که در جنگ تنکابن گلوله خورد و دستگیر و پس تیر باران شد و بعد از دستگیری اظهار نمود که سوارهای اردو از او تبعیت نمی‌کردند زیرا به آن‌ها اجازه غارت رشت از طرف سالار الدوله داده شده بود و عجله داشتند که زودتر برای غارت برشت برسند .
ارسال خلعت بری

زکی خان کلارستانی بود که نه تیر خورده و سالهای بعد زنده بود .

مسئله دوم شلیک گلوله از قراول مرحوم جعفر قلی خان شروع شده بود که در کنار رودخانه در مصب دریا و آن طرف پل بقراولی مشغول بود که دفعتاً با انبوه سواران سالار الدوله مواجه و برای خبر دادن بجعفر قلی خان و سر تپ که در قهوه خانه کنار پل خوابیده بودند چاره جز شلیک نداشت . سوم - سالار الدوله در جای جان کش که کشته‌ها می‌توانستند کناره بگیرند و مرکز شیلات و انبار نفت واگنت (مقصود از واگنت نماینده تجارتی روسیه تزاری بود) پیاده شدند در کلچای . چهارم ، نجات‌اهالی گیلان از انتقام جوئی سالار الدوله بود و رشید السلطان در تحقیقات گفته بود که چون شاهزاده وعده غارت رشت را داده بود ما نتوانستیم جلوی سواران را بگیریم و عجله داشتند که زودتر ازطالشی‌ها وارد بیلی‌ها و خلخال‌ها برشت برسند .

پنجم اینکه سالار الدوله از باد کوبه فرار نکرد و در جای جان کش اسب و سواران قابل وزبده‌ای را همراه او پیاده کرده بود که از راه ساحل بطالش و خلخال رفت و از آنجا از طریق اکراد که وصات کرده بود توانست

جناب آقای دکتر وحید نیا مدیر

مجله وحید و خاطرات وحید

مجله خاطرات وحید در صفحه ۳۴
ضمن خاطراتی که از دوره نایب حسین و
ماشاءالله خان درج شده درباره تشکیل اداره
تجدید ترا یلدر ولایات ثلاث شرح مغرضانه و
توهین آمیز و مخالف حقیقت نوشته شده بود
که انسان با اطلاع و بی غرض را بشتد متأثر و
ناراحت میکند .

نویسنده مرحوم حجة الاسلام آقای
میرزا محمد مهدی ثقة الاسلام را بنام میرزا
مهدی معرفی کرده و بیرونی او را در مسجد
قرار داده که در ماه رمضان از ایشان با گز
پذیرائی کرده و برادرش را برای ریاست
تجدید تحمیل کرده .

مرحوم ثقة الاسلام عمارت بیرونی بسیار
بزرگی داشته که هر کس از هر کجا
وارد خوانسار میشده بهر تعداد و هر مدت
مورد پذیرائی قرار می گرفته و از کسی
نمبیر سیده اند که کیست و بکجا و برای چه
کاری می رود ، مؤمی الیه بسیار متدین و متعصب
بوده و اقلا از تظاهر بر فیق خودداری می کرده
و ممکن نبود در ماه رمضان در مسجد با گزاز
کسی پذیرائی کنند ...

مرحوم ثقة الاسلام برادر نداشته که
چاق یا لاغر باشد و در اداره تجدید استخدام
شود - برادر مرحوم ثقة الاسلام مرحوم
آقا میرزا محمد تقی مجتهد بوده که سالها
قبل از تاریخ ورود نویسنده مقاله بخوانسار
بر حمت ایزدی پیوسته و پدر آقایان جعفری ها
بوده است

فضل الله زهرائی

حضور جناب آقای دکتر وحید نیا
مدیر محترم مجله خاطرات وحید

بررسی خاطرات آقای امیر قلی امینی
و جاذبه قلم شیرین ایشان مخصوصاً در قسمت های
که شرح احوالات مادر مرحومه خود را ذکر
فرموده اند در عین حال که بنده را متأثر
ساخت بحکم تداعی معانی بیاد مادر خود که
او هم سالهاست بر ای باقی سفر کرده افتادم
اکنون اگر اصراری نداشته باشید که مندرجات
مجله خاطرات حتماً باید به نشر باشند شمر ،
بنده منظومه ای که در باره مادر سرود ام تقدیم
حضورتان مینمایم تا اگر مانعی که عرض
کردم در بین نباشد بمنزله یکک خاطره درج
گردد :

(چون حاوی خاطره ایست که حقیقت
دارد و قصه نیست)

(خاطره ای از مادر)

پس از لطف عام جهان آفرین
فقط تکیه بر همسری پیر داشت
چو او نیز چشم جهان بین به بست
ز دنیا دگر چشم دل سیر داشت

بدرگاه باری بصدق و نیاز
وز ادر دل شب بسا راز بود
چنان غرق می گشت که در نماز
که زانسودری گوئی اش باز بود

میان همه نو نهالان خویش
بمن داشت رخساره ای باز تر
چهره مادری واپسین طفل را
طبیعی بود هست دمساز تر

مگر هم نشانی ز امید خویش
در آئینه روی من دیده بود
چه در پختگی‌های مرز کمال
بدامن مرا پرورانیده بود

بسی بود محفوظش اشعار نغز
بحفاظ و ولی علقه‌ای خاص داشت
باین رند صافی دل راز دان
رهی گوئی از روی اخلاص داشت

مضامین مخمل‌وش خواجه بود
بهر مشکل صعب حلال او
بسا دیده می‌شد به ختم نماز
که خلوت گزیده است با فال او (۱)
نیودار به ما ماش آمال او
جداکای؟ ز ما بود امیال او

فزون بود عمرش ز هشتاد لیک
شکیبائی اش هیچ بر نافت داشت
سبک آرزو ماند و آسان بمرد
نظر جز بدادار یکتا نداشت
در آن شب که اش مرغ شاداب جان
برون جست از تنگنای قفس
زاعجاب مرگی بدین پایه سهل
فرو خورد این سینه ما را نفس
که داده چنین ساده جان هیچکس
گرش دفن شد جسم در زیر خاک
زدانش بلاشک بر افلاک رفت
ز مادل خون از غمش غرق و او
ز غرقاب هستی برون پاک رفت

نهفتش رخ از آفتاب وجود
عیان است بر سر ولی سایه اش
همین جنبش شور و شوق و امید
بود در من از مهر او مایه اش

چو ده سالش از مرگ ظاهر گذشت
بخوابش شبی دیدم اندر نماز
بسیمای ساطع از آن اهتزاز
بچهری هویداش صدق و نیاز
بچشمان همان عینک و بر دودست

همان مصحف و ویژه اش بود باز
که می‌خواند و بر من چنان می‌دمید
که گرمیش محسوس رخساره بود
خرافات را من نیم معتقد
ولی آن دعا رمز صد چاره بود

تهی مانده در خانه گر جای او
کجا کی برون رفته از یاد من

که با مردنش باز هم میرسد
بهر جا بمانم به فریاد من
در این آفرینش معمایی است
معمای مادر ولی دیگر است
چه می‌جوئی از زیر پایش بهشت
بپا هستی آدم از مادر است
الایکه برعکس (صهبا) هنوز
تورا مهربان مادری در بر است
وراتا توانی گسرامی بدار
که مادر نماینده داور است

تاریخ فوت مادر فروردین ۱۳۲۵
خورشیدی در شاهرود

تاریخ سرودن این قطعه شب جمعه ۱۰
اسفند ۱۳۵۱ شمسی در تهران
تاریخ جوابی که در قطعه ذکر شده
فروردین ۱۳۳۵ خورشیدی در نجف اشرف
با تقدیم احترام تهران ۱۳۵۳/۲/۱۸
خورشیدی حسن صهبا یغمائی

۱- کتاب حافظی که با آن تفأل می‌زد
خطی است و بیادگار مادر هنوز در نزد من
است .